

طبیعت و نمادهای آن

در اشعار محمدعلی شمس الدین و سلمان هراتی

دکتر اکرم روشنفکر (استادیار دانشگاه گیلان)

Akram Roshanfekar (Assistant Professor of Gilan university)

ناهید جمشیدی (دانش‌آموخته کارشناسی ارشد)

رشت - دانشگاه گیلان - دانشکده ادبیات و علوم انسانی - گروه زبان و ادبیات عرب

Saneh210@yahoo.com

شماره تماس 09123780693

نمابر 01316690577

چکیده مقاله

طبیعت سرشار از عناصر و موجوداتی است که منشأ الهام می شوند و با پذیرش صفاتی ثانوی مفهومی دیگر را ایفاد می نمایند و شاعران با استفاده از این کارکرد وظیفه ی نمادین و جدیدی را به آن ها محول می نمایند . نمادها نقشی را ایفا می کنند که شاعر بدان ها می بخشد. از همین رو در اشعار معاصر جایگاه ویژه ای دارند. مقاله ی حاضر در صدد بررسی عناصر و موجودات طبیعت در اشعار محمد علی شمس الدین و سلمان هراتی است تا از میان دایره ی واژگان این دو شاعر نمادهای طبیعی را شناسایی نماید.

تناسب این بررسی در شباهت بستر مشترکی است که اشعارشان در آن ولادت یافته اند، از آن جا که شمس الدین تجربه ی درک جنگ داخلی لبنان و تجاوزات رژیم صهیونیستی را پشت سر نهاده و هراتی پس از شیرین کردن ذائقه با پیروزی انقلاب ، تلخکامی تحمیل شدن جنگی فرسایشی را بر ایران اسلامی که تا پایان عمر کوتاهش ادامه یافت، درک نمود. افزون برآن روش استفاده ی آن دو از طبیعت در ایفاد منظورشان به نحوی شایان ذکر مشابه است.

روش کار پژوهش حاضر توصیفی – تحلیلی بوده و مهمترین نتیجه کاربرد نمادین برخی از عناصر و موجودات طبیعت در سروده های مختلف دو شاعر است.

واژگان کلیدی: طبیعت، نماد، شمس الدین، سلمان هراتی

توجه به طبیعت اغلب ناشی از میل آدمی به دوری گزیدن از سازه های بشری و هیاهوی زندگی مدنی است. چنان که زمینه ی ژرف اندیشی مهیا باشد، روحیه ی شاعری فرد که از لطافت نگاه بهره مند است، شکوفا شده و او میل همراهی با طبیعت می یابد و به بیان تعابیر زیبا راه می گشاید. هرچند ادیبان و شاعران بیش از همه ی مردم امکان یافته اند تا سرشار از زیبایی های طبیعت، از احساس شان با عبارات دلپسند سخن گویند. البته گاهی از صراحت بیان سوی کاربرد نماد سوق می یابند.

کاربرد نماد در شعر باعث حرکت آن از تک معنایی به سوی چند معنایی و واداشتن خواننده و مخاطب به درنگ و تأمل در معنا و مفهوم شعر بوده و ابزاری در دست شاعر است تا با جایگزین کردن یک مفهوم به جای مفهومی دیگر، هنگامی که لازم باشد، مفهومی را رازگونه بیان کند. با آن که کاربرد نمادها در شعر معاصر پدیده ی رایجی است، اما برخی از شاعران با تکیه بر اندوخته ی فرهنگی از آن ها به شکلی متمایز بهره گرفته اند. از جمله آنان محمد علی شمس الدین شاعر لبنانی و سلمان هراتی شاعر ایرانی هستند.

محمد علی شمس الدین (- 1942م) یکی از چهره های بارز شعر معاصر لبنان است. او در شعر خویش به قضایای گوناگون فکری، اجتماعی و تاریخی می پردازد و به مدد زبان نمادین از جنگ داخلی لبنان، تجاوز رژیم صهیونیستی و ظلم و ستمی که بر مردم سرزمینش رفته ، سخن می گوید. سلمان هراتی (1365- 1338ش؛ 1960-1987م) نیز شاعر نام آشنای دهه ی 60ش است که از منظومه ی فکری و ادبی سهراب سپهری بهره مند گردیده و در اشعار خود به دغدغه های جامعه ی ایرانی پس از انقلاب اسلامی که هدف جنگی تحمیلی نیز قرار گرفت ، پرداخته است. (کریمی، 1389ش/ 39)

پرسش مقاله در خصوص نمادهای مشترک در اشعار محمد علی شمس الدین و سلمان هراتی و کارکرد آن هاست و روش کار پژوهش توصیفی - تحلیلی است. در بیان پیشینه ی پژوهش می توان به پایان نامه ی دکتر با عنوان « شعر مقاومت ایران و لبنان با تکیه بر اشعار قیصر امین پور و محمد علی شمس الدین » از خانم لیلا رکن آبادی و کتاب «لغه محمد علی شمس الدین الشعریه» از علی مهدی زیتون اشاره کرد و از «آشنای شالیزار - پژوهشی در زندگی و شعر سلمان هراتی» از مهدی خادمی کولایی «خواب گل سرخ» از

سیدضیاءالدین شفیعی یاد کرد. با این حال مقاله حاضر اولین کار پژوهشی در زمینه ی موضوع موردنظر است.

1- تعریف وانواع نماد

«نماد» نحوه ی خاص بیان و توضیح درباره چیزی است که در سایه تداعی معانی، مفهومی بیشتر، یا اصولاً مفهومی دیگر را می‌رساند. به عبارت دیگر، نماد کاربرد آگاهانه واژه یا عبارت، در غیر معنای خاصش است. این کار نه از راه مشابهت و قیاس؛ بلکه از طریق اشاره یا دلالت حاصل می‌گردد. با استفاده از نماد باوری که ممکن است ظاهری یکنواخت و تکراری داشته باشد، می‌تواند به نظری تازه با بار معنایی بسیار مؤثر و زنده تبدیل شود. (احمد، 1984م/330)

نمادها در نخستین دسته بندی به دو گروه نمادهای عام و خاص تقسیم می‌شوند. مقصود از نمادهای عام نمادهایی هستند که عموماً در فرهنگ هر جامعه وجود دارد و معنای آن تقریباً برای اکثر اهل آن فرهنگ شناخته شده است. مانند آب و آینه که در فرهنگ ما نماد پاکی و صداقت است و یا بوقلمون که نماد خودنمایی و غرور و بی‌ثباتی شخصیت است. نمادهای خاص نمادهایی هستند که از روی آگاهی و هوشیاری یا به طور ناخودآگاه در اثر هنرمندی به کار می‌رود و بیان آن‌ها تنها با تفسیر و تحلیل زندگی هنرمند و آثار وی ممکن می‌شود. (جابز، 1370ش/87)

دومین دسته بندی نمادها بر اساس پیام آنان است. البته این تقسیم‌بندی و جداسازی آن‌ها را در طول یکدیگر قرار نمی‌دهد؛ بلکه برای شناسایی بهتر نمادها انجام می‌شود. آن تقسیمات عبارتند از:

نمادهای طبیعی : آن‌ها مرتبط به عناصر طبیعی مثل باران، ستاره و سایر عناصرند. (حمود، 1986م/129)

نمادهای اماکن: مکان‌هایی که دارای معنای شعری خاص هستند مثل، دنشوی، جیکور، پورت سعید و کربلا. (حمود/129)

نمادهای مردمی: منظور از این اصطلاح نمادهایی هستند که شاعران آنها را از داستان‌های مردمی

اقتباس می‌کنند. (عرب، 1383ش/70)

نمادهای تاریخی: شاعر در شعر خود از شخصیت‌های تاریخی مانند حلاج و ... به عنوان نماد استفاده می‌کند.

نمادهای دینی: منظور نمادهایی هستند که در کتب آسمانی آمده‌اند. مانند حضرت نوح(ع) و حضرت آدم(ع). (ضای، 1384ش/29)

نماد های ادبی : صورت‌های گوناگونی دارند که شامل موارد ذیل اند:

الف- رمزی که در کاری محدود مانند تصویر بر تمام ترکیب ادبی سایه می‌افکند. مانند باران در «آنشوده المطر» بدر شاکر السیاب.

ب- رمزی که گاهی در اثر ادیبی آشکار می‌شود و در کارهای مختلفش پیشرفت کرده تا این‌که اهمیت خاصی پیدا می‌کند. مانند «الحدیقه» یا «موسیقی» در کارهای جبران خلیل جبران .

ج- رمزی که از شاعری به شاعر دیگر انتقال پیدا می‌کند و در سیاق‌های مختلف، زندگی جدیدی پیدا می‌کند. مانند کاربرد نمادهای متون تاریخی .

د- رمزی که وظیفه‌اش را در چارچوب فرهنگ عمومی ایفا می‌کند. مانند رمزهای بزرگ دینی.

و- رمزهایی که در فرهنگ‌های مختلف رد و بدل می‌شوند. ولی میان آنها پیوند تاریخی که ارزش همه آنها را حفظ کند، وجود ندارد و تمام رمزهای مثالی و مخصوصاً رمزهای طبیعی مثل ماه و آب و ... از این

جمله اند. (فضل، 1998م/312)

2- کاربرد عناصر و موجودات طبیعت در اشعار شمس الدین وهراتی

2-1- پرندگان

شمس الدین در سخن از پرندگان گویی بستانی در دیوان خویش فراهم آورده و بر شاخسار کلمات شعرش سیمرغ وهدهد؛ کبوتر و سنونو(نوعی پرستو)؛ گنجشک و بلبل و قناری می‌نشانند و بال‌های عقاب را در فضای آن می‌گشاید(شمس الدین، ج2/139) و حتی سروده‌ای به نام «کلاغ» به نظم می‌کشد و به این روش از شک و وسواسش سخن می‌گوید: «انک تعرف انک لست انا/ ولدی الاحساس بانی/ لست سوی نفسی/ فلماذا تدخل بین دمی ویدی کمشکلۀ/ وتواخی بین حروف نافرۀ لاتفهمها؟! . . . هل ترغب فی ان تتحمل وحشتنا/ وتواسی من غربتنا/ حتی لا يعرف من منا الآخر؟! / حسنا/ یعروک الوجع الملعون/ هنا(مثلی) / وغرابک ینقر من سبعة اعوام/ فی اعلی رأسک (مثلی) / فاترکنی اتحسس قشره هذاالبرکان/ والمس رأسک حتی یشفی/ حسنا/ ساعید رویه وسواسی / من اوله. . .» (همان، ج1/411)

شاعر در سروده‌ای دیگر از خرافه پرستی مشرق زمین گلایه می‌کند و موهومات را به کلاهی که در سینه‌ی عوام پنهان گشته، مانند می‌گرداند و می‌گوید: «لم یسمع الملوک صوتک البنفسجی / وهو یستغیث / الشرق فی عمائه یموج/ والخرافه التی تشب نارها البلهاء/ لا تزال کالغراب فی صدورهم/ کأنّ طائر العقول/ قد مضی الی الابد/ کأنّ امه تنام روحها البکماء/ فی العدم.» (همان، ج2/142)

او از نام «گنجشک» نیز به عنوان واژه‌ای پربسامد در دیوان شعرش بهره جسته و حتی دو سروده بدان پرنده اختصاص داده که در یکی از آن‌ها از تفنگ بدستانی که در صدد هدف قرار دادن گنجشکی کوچک بر می‌آیند، یاد می‌کند و ترحم خواننده‌ی شعر را برمی‌انگیزد، اما امید را از او نمی‌ستاند. او شرایط اسفباری را که آنان برای پرنده‌ی تیر خورده به وجود آوردند، شرح می‌دهد تا توجه مخاطب را به ظلم فرادستان و باقی ماندن ندای مظلوم جلب نماید. از این رو می‌گوید: «. . . حین انطلقت فی الصمت بنادقهم/ هلع العصفور واسقط فی یده/ فتلاشی کالخیط والقی فوق تراب الساحة خده/ وتکفن بالریش ومات/ قاموا فاقتموا جثته عظما عظما/ واقتموا لحم قوائمه والبطن المبقر/ لکن لم یقدر احد/ ان یأخذ صوت العصفور.» (همان /

ج2/264)

سلمان هراتی نیز نه تنها به اوضاع داخلی کشور توجه کرده؛ بلکه مرزها را درمی نوردد و به اتحاد میان ملت‌های مختلف نظر می‌کند. او در غزل «برادری» با الهام از طبیعت به رابطه پرندگان هنگام لانه سازی اشاره کرده تا اتحاد و همدلی را که قانون طبیعی است، نمایان سازد. وی در این شعر از دو کبوتر سیاه و سفید استفاده کرده تا رنگ و نژاد را کناری نهد و به مسئله‌ی مهم همدلی و همراهی راه برد:

«یک کبوتر سیاه/ یک کبوتر سفید/ در کنار هم/ با دو قلب گرم/ با دو دست مهر/ روی ناودان خانه گلی ما/ لانه‌ای درست کردند/ از درخت و سنگ و گل/ روزها/ بر زمین آفتابی حیاطمان/ راه می‌روند/ گاه در میان ابر/ چون دو نقطه قشنگ/ ناپدید می‌شوند/... / آه ای کبوتر سپید من! کاش/ مردمان روزگار ما/ چون تو/ یک دل سپید و ساده داشتند/ آی کودکان ساده سیاه/ چه می‌کنید/ من دلم برایتان گرفته است.» (هراتی، 1390ش/374)

2-2- درختان

شمس الدین از میان درختان طبیعت، نخست درخت بادام را موضوع سخن قرار داده و با اشاره به کارسازی تبر بر آن توسط جمع کنندگان هیزم، صدای قطع درخت را با آواز پرندگان که از افتادن درخت وحشت‌زده از شاخسار برمی‌خیزند، می‌آمیزد. پس گویی با افتادن درخت برنهر آبی، سوی آن توجه می‌کند و صدای پای آب را از طبیعت بکر جنگل، به گوش خواننده می‌رساند و سپس از آزادگی درخت سرو یاد می‌کند و به توصیه‌ی فردی رنجور گوش می‌سپارد که او را به گریز از زندگی کراهت بار شهری که دروست فرا خوانده، می‌گوید: «... خلفهم یسیر عامل یکاد یمحی من التعب/ سمعته یقول: یا صبی دع خبائث المدینه/ ولذ الی الجبال حیث کنت صافیا وعاریا/ وکنت تأکل الثمار حینما تجوع من غصونها القریبه/ وتشرب المیاه من قراره الینبوع/ وتنشق الهواء مثل نسر الجو من ذؤابه السماء / وکیف قیدوک بالحیاه وهی سرک الجمیل/ کیف اسدلوایدیک فی المدن/ وکانت کالسر و حرتین...» (شمس الدین، ج 2/104)

سلمان هراتی به عنوان یکی از شاعران انقلاب اسلامی وطن را در درجه اول اهمیت قرار داده و در شعر «دوزخ و گردو» از وطن به عنوان تواناترین مظلوم یاد کرده و درخت کهنسال گردو را که نشانه‌ی طول عمر

و استواری است، رمز سخنش قرار می‌دهد: «ای ایستاده در چمن آفتابی معلوم/ وطن من! ای تواناترین
مظلوم/ تو را دوست می‌دارم/ ای آفتاب شمایل دریا دل/ و مرگ در کنار تو زندگی است/ ای منظومه نفیس
غم و لبخند/ ای فروتن نیرومند! ایستاده‌ایم در کنار تو سبز و سربلند/ دنیا دوزخ اشباح هولناک است/ و تو آن
درخت گردوی کهنسالی/ و بیش از آن که من خوف تبر را نگرانم/ تو ایستاده‌ای.» (هراتی/15)

او با شباهت جستن میان ایستادگی وطن و قد کشیدن صنوبری بالا بلند می‌گوید: «ای مجمع الجزایر گل
ها، خوبی‌ها/ ای مظلوم مجروح/ از جنگل دستمالی خواهم ساخت/ تا بر زخم تو گذارم/ و دنیا را می‌گویم/ تا
از تو بیاموزد ایستادن را/ این سان که تو از دهلیزهای عقیم/ سر بر آوردی سبز و صنوبروار/ ای بهار
استوار.» (همان/18)

2-3- گل‌ها

شمس الدین در ذکر گل‌ها و ریاحین بیش از همه از گل سرخ یاد می‌کند و حتی در اندوه از دست رفتنش،
داغدار بودن طبیعت پیرامون را ترسیم کرده و از اشک ریختن سنگ خارا در سروده‌ای با عنوان «البكاء
علی الورد» سخن می‌گوید: «الورده ماتت عند طلوع الفجر/ بکت الظلمات/ والنجمه جنت/ والقمر الاصفر
ناح/ ولشده ما حزن الشجر التفاح/ وبکی البلبل/ عمیت عیناه/ وبکی معه الحجر القاسی.» (شمس الدین،
ج 2/252)

گویا گل سرخ از نظر شمس الدین استعدادی افزون بر گل‌های رنگارنگ طبیعت دارد و سوای رویدن،
مانند آدمی زاده از ناهمی و فهم برخوردار است که شاعر در سروده‌ای می‌گوید: «وقلیل من غیم ابیض/
یصعد کانعجه فوق روابینا/ نیسان یعود کعاده / فوق اتان فی البریه/ یقضم اعشابا وریاحین/ ویغنی للحریه/
لکنّ الورد الاحمر/ یسأل احیانا/ عن سبب الورد الاحمر/ والنهر/ یحدق فی صورته فی القهر...» (همان، ج 2/
150)

هراتی نیز از باغ دیوانش دسته‌ای از گل‌های نرگس، نیلوفر، گل سرخ، آلاله و ... می‌چیند و آن‌ها را نماد
جان بر کفانی قرار می‌دهد که در راه وطن جان خویش را فدا کردند. او شهید را گل لاله و ریحان دانسته و

در شعر «به یاد شهیدان» می‌گوید: «در سینه‌ام دوباره غمی جان گرفته است/ امشب دلم به یاد شهیدان گرفته است/ تا لحظه‌های پیش دلم گور سرد بود/ اینک به یمن یاد شما جان گرفته است/... از هر چه بوی عشق تهی بود خانه‌ام/ اینک صفای لاله و ریحان گرفته است.» (هراتی/149)

شاعر در شعر «از بهار» آلاله را نماد شهیدان قرار می‌دهد و می‌سراید: «نگاهم پی خواهشی سبز می‌رفت/ بهار آمد و با دلم گفتگو کرد/ مرا با صدای تر آب‌ها خواند/ مرا با دل خسته‌ام روبه رو کرد/ چنان با من از مرگ آلاله‌ها گفت/ که روحم تب مرگ را آرزو کرد.» (همان/ 154)

2-4- رنگ‌ها

شمس الدین در کاربرد رنگ‌ها از احساس لطیف انسانی خویش بهره مند شده و آدمی را در جزیره‌ای سرشار از درخشش طلا و تابش لاجوردی زمرد و جذابیت سپیدی مروارید و الماس، اما بدون همدم و یار تهی از سود و بهره می‌نامد و می‌گوید: «وما الذی تنفعه الجواهر الصفراء والزرقاء و البیضاء/ فی جزیره/ ولیس فیها مؤنسا/ سوی الغراب؟» (شمس الدین، ج 2/ 515)

او سپس رنگ آبی و سبز و سپید و حتی سیاه را از جای جای طبیعت گرد آورده و به روشی زیبا به هم می‌آمیزد. اما دلتنگی‌اش را در دل آن‌ها به ودیعه می‌نهد و می‌گوید: « هذا العصفور الازرق/ فوق الغصن الاخضر/ فی الجبهه البیضاء من الشجره/ لا یُعجبنی/ هذی الامواج الدافئه السوداء لبحر البطریق/ تترامی فوق رمال تحرسها الادغال/ تمرح فیها خمس صبایا حسناوات/ منحوتات من جوهره اللیل الداجی/ لا تعجبنی/ سرب حمام یمرح فی ساحه روما/ لا یعجبنی/ ثلج الربّ الابیض/ لا یعجبنی/ والدانوب الازرق/ لا یعجبنی... . » (همان، ج 2/ 245)

شمس الدین پس از رنگ آمیزی شعرش، از عطر شامه نواز سیب که از دور می‌رسد و رنگ شادی بخش به که در قرص ماه شب چهاردهم روی می‌نماید، غفلت نکرده و می‌گوید: «تفاحه شممتُ من بعید ریحها» (همان، ج 2/ 106)؛ «قمر اصفر من سفرجل...» (همان، ج 1/ 488) سپس از بابونه‌ی رنگارنگ که از

زردی به سرخی زعفران مایل گردیده، سخن می‌گوید: « قمر زعفران/ اصفرا/ اصفرا/ یا دم الاقحوان. . . »
(همان، ج 487/1)

سلمان هراتی نیز دایره‌ای از رنگ‌ها فراهم آورده و در کاربرد هر یک منظوری به ودیعه نهاده، گویی هر کدام نمادی مخصوصند. رنگ سبز در دیوان هراتی از بسامد بالایی برخوردار است. البته تکرار کاربرد آن با سرسبزی شمال ایران و محیط زندگی شاعر پیوند داشته و در اشعار وی صمیمیت، دوست داشتن و امید را می‌رساند. او در شعر «دوزخ و گردو» می‌گوید: « ایستاده‌ایم در کنار تو سبز و سربلند/ . . . که دست‌های تو سبز است/ و آسمان تو آبی. . . »

رنگ آبی در شعر وی نشانه‌ی گستردگی، عظمت و آرامش است و در کنار واژه‌هایی چون «اقیانوس»، «دریا» قرار گرفته است: « ای آبی سیال چقدر به اقیانوس می‌مانی. » (هراتی/ 15) او رنگ زرد را به معنای «فرسودگی» و «کهنگی» بکار می‌برد و شرط خارج شدن از فرسودگی را به «رود زدن» و «غبار را شستن» می‌داند: « در ضیافت تولدت/ خاک در شکوه جنبشی دگر/ رخت زرد خویش را درید/ و تکان تازه‌ای به خویش داد/ هم بدین سبب به رود زد/ تا غبار ستمگران دهر را/ در گذار آب شستشو دهد. » (همان/ 118)

هراتی از رنگ سیاه به شیوه‌ای خاص بهره گرفته و با اشاره به آن در شعر «جریمه» از خستگی خویش و عدم توفیق در کار سخن می‌گوید: « من مثل عصر روزهای دبستان/ پر از کسالت و تردیدم/ و دفترم/ از مشق‌های خط خورده/ سیاه است/ هراس من این است/ فردا که زنگ حساب آمد/ با این کمینه چنین خواهند گفت:/ باید هزار بار/ در شعله‌های آتش دوزخ فرو روی/ اینت جریمه برو! (همان/ 67)

شاعر رنگ سپید را نشانه‌ی روشنایی دانسته و در شعر «صبح انعکاس لبخند توست» با ابر مرد عدالت به سخن می‌نشیند: « سپیدتر از سپیده/ بر شقیقه صبح ایستاده‌ای/ و از جیب خویش خورشید می‌پراکنی. . . زمین فقط پنج تابستان به عدالت تن داد و سبزی این سال ها تتمه آن جویبار است. . . » (همان/ 37) او در «ای پاسخ سپید» از جبینی سپید که حضورش به ستاره طعنه می‌زند، سخن می‌گوید: « پیشانی‌ات/ پاسخ سپیدی بود/ برای ما/ در خویش مرده‌های معیوب. » (همان/ 42)

2-5- حیوانات

شعر شمس الدین پر از تصاویری است که حیوانات بدان معنا می‌بخشند و شاعر در بیان منظور خود و ترسیم فضای شعر از چرنده و درنده بهره می‌جوید و احیانا از آن‌ها وسیله‌ای می‌سازد تا راز مگوی خویش را بیان دارد. از همین رو برخی از حیوانات در اشعار شمس الدین نمادهایی هستند که در پس خود حقیقتی زنده را پنهان کرده‌اند.

شعر شمس الدین از طبقات گوناگون حیوانات نام برده و با آن‌ها از نرم تنانی مانند کرم و حشراتمانند ملخ، مگس، پشه، عنکبوت یاد کرده، اما تعامل او با پروانه چنان است که سروده‌ای را با عنوان «الفراشه» به نظم کشیده و با آن در وفات مادر مرثیه سرایی می‌کند و می‌گوید: «وبعد ما القیتُ آخر حفنه/ فوق التراب من التراب/ ولم يعد فی القبر غیر جمالها العاری/ رأیت فراشة/ فی الضوء تخفق/ فاتبعْتُ جناحها بین القبور/ وعدت نحو البيت/ کی اجد السریر/ سریرها الملکی/ مرتجفا/ وتغمره الدموع/ وانّ فراشة/ حطّت هناک علی السریر/ کنقطه بیضاء فی الحلک العظیم. . .» (شمس الدین، ج 2/423)

شاعر در سروده‌هایی دیگر از خرگوش و آهو و سنجاب، شتر و گاو و گوسفند، بز نام می‌برد. اما با یاد آوری گوساله‌ی سامری تصویری از گمراهان عصر حاضر ارائه نموده و با ترسیم افق‌های تیره‌ی زندگی در هجویه‌ای تلخ از دنیای دون شکایت می‌کند و می‌گوید: «الشوک یغطی جوف المعصره الغبراء/ الحیه نامت تحت الباب/ وغراب یلبس قبعه بیضاء ویمشی فوق الثلج وحیدا/ الانسان هنا مسخ الانسان/ یعبد عجلا ذهبیا یطعمه من دمه لیل نهار/ الانسان الوحش اللص المحتال القدر الذئب الابله والمخبول/ الطبل الاجوف والسعدان/ یحمل فی یمناه بنفسجۀ/ ویسراه البوم الابرش/ ویسافر یرقص یسکر فی الزوبعه الهوجاء/ ویضیع علی ارض جرفتها الريح السوداء/ الانسان هنا محمول فی نقاله موت عرجاء/ یسحبها فی اللیل البارد کلب . . . کلبان / وغراب اعور یحرسها/ ویقود الموکب قواد اعمی/ ولدته فی زاویه الخماره ذات مساء/ امّ زانیه شمطاء.» (همان، ج 2/254)

شمس الدین در سروده‌ای دیگر با عنوان «تبدل الایام» از میمون و روباه و جغد بهره جسته تا به دگرگونی ارزش‌ها راه برد و از تغییر ماهیت‌ها یاد کند و در مقام عقابی که سر پرواز دارد، سبب پرسش

نکردنش را باز گوید: «تتبدل الايام يبيكى فوق اسطحنا الحمام/ لا حب يمكث في الخزائن لا كلام/ تتبدل الايام والاحوال والاسماء حتى يشبه القرد الغزال/ والثعلب المحتال يربط ما يشاء من الامور لكي يفك اليوم اربطه المحال/ يا نسر حمل آنذاک فراخک الزغب الطوال/ وارحل ولا تنبس بقافيه ولا تلق السؤال». (همان ، ج 2/ 253)

ناخشنودی شمس الدین از شرایطی که بر زندگی روزمره‌ی آدمی حاکم است تا آن جا پیش می‌رود که او در سروده‌ای با عنوان «فی الغابه» انسان معاصر را مانند بدویان دانسته و فضای زندگی‌اش را بسان جنگل می‌شمرد و درباره‌ی قانون حاکم بر آن می‌گوید: «فی الغابه/ کان رئیس قبيلتنا / يأمرنا/ ان نقتل/ حتى لا نُقتل/ وكثيرا ما کنا / نقتل قاتلنا لنعیش...» (همان، ج 2/ 459)

سپس شاعر از وقفه‌ای حکمت آمیز در روند زندگی بدوی انسان معاصر یاد می‌کند. اما طبیعت جنگل با آن وقفه‌ی حکمت آمیز باز نیاستاده و شاعر با نظری دوباره بر روند زندگی جنگلیان می‌گوید: «فی الغابه / کانت تعبر اسراب الطير/ وتعشش فيها/ اسراب اخرى/ وانا انظر اصغى للمشهد:/ کلب ينبح کلبا/ ثور ينطح ثورا ، ينطح ثورا/ حتى آخر نيران الساحة/ ذئب يفترس الحملان/ نسران على الجيفة يقتتلان/ وغراب يضحک فی عبّ السروه/ مسرورا...» (همان/ 460)

او آنگاه با بیان حالت مردمی که در چنین جنگلی زندگی می‌کنند، از انتظاری نامیمون یاد می‌کند و از رهایی‌ای باد آورده و یا پلید سخن می‌گوید: «... فی الغابه/ نمنا حينا من دهر / لم یک شيئا مذکورا/ وافقنا ذات صباح:/ کانت شمس وقعت فی المستنقع/ وطيور الحبّ الزاهيه الالوان/ ماتت بالانفلونزا/ وعظام تتراکم/ فی مقبره ارضيه/ لا يمحوها غير الطوفان/ کان الناس سکاری/ ينتظرون خلاصا/ يأتي/ من جهة فی الريح/ او الشيطان/ ضحک السعدان/ وتدقق فوق الصورة فی رأسی/ نمل غامض». (همان/ 461)

شمس الدین در سروده‌ای دیگر با عنوان «بنات آوی تأخذ المدینه» از فضای جنگل فاصله می‌گیرد و به ترسیم فضای رعب انگیز شهری می‌پردازد که ترس و وحشت از جانوران وحشی بر شهروندان سایه افکنده است. شاعر برای توصیف شرایط غیر معمول شهر از فردی غریبه سخن می‌گوید که از خیابان‌های شهر می‌گذرد و ناظر پریشان احوالی مردم می‌گردد و فصل‌ها را پشت سر می‌نهد و عاقبت به راز شهر پی می‌برد:

«مضى الخريف حاملا غرابه/ وخیمت على السنونوات رغبة السفر/ وها تدور فى الغصون شهقة مكتومة من البكاء/ من رأى الغریب فى الشتاء عابرا بنعله الكبير/ من مضیق نفسه الى البلاد. . . / مضى الزمان/ و ارتخت اجفان غابة النخيل/ فى مداخل المدينة/ . . . تناسل الدخان فى الهواء والسعال فى حناجر النساء / ومال عابر على اخیه وهو یقطع الطريق خائفا/ وقال له:/ بنات آوى تأخذ المدينة». (همان، ج 41/2)

شاعر در « الطواف حول المنزل » با فاصله گرفتن از فضای رعب انگیز چنان شهری به آتشی اشاره می کند که مانند گربه و سگ در تعقیبش است. پس با تصور پناه یافتن به منزل راه می برد ، اما امنیت از دست رفته ی اجتماعی خانه را هم نا امن نشان می دهد تا جایی که شاعر برای رهایی از آن شرایط دشوار آرزوی مرگ نموده و از همین رو می گوید: «تستوقفنی احیانا/ وانا اسرع فى البرد القارس/ نار تألفنی/ تتمسح بی کالقطه/ او تتبعنی کالکلب الی سکنی/ وانا اتلافها/ واخبیء وجهی بین یدی / واومیء للدار : اجیرنی/ تستوقفنی احیانا/ وانا اجلس فی بیتی/ اصوات لا اعرفها/ تأنی من زاویه/ لم تکشف للضوء حواشیها/ اسأل نفسی:/ هل لحجاره هذا البیت فم/ یخترن الاصوات ویحییها؟/ هل لنوافذ هذا المنزل ذاكرة/ تذاکر ارواح محبیها؟/ تستوقفنی احیانا اسئلتی/ وانا ادخل فی القبر لانساهها/ اتوسل ان تترکنی وحدی/ فانا ارغب موتی منفردا». (همان، ج 446/1)

سلمان هراتی نیز شاعری جامعه گراست. او همانند یک شهروند از اوضاع نابسامان جامعه رنج می برد و آن شرایط یکی از دغدغه های وی به شمار می رود و برای بیان آن ها از حیوانات اعم از «گراز، بوزینه، غول و مار افعی» یاد می کند. او در «زمستان قرن بیستم» از حیوانات استفاده کرده تا بهتر بتواند شرایط مورد نظرش را تشریح کند. هرچند وی برخلاف آن شرایط دشوار به پیروزی حتمی امید بسته و از آن در پایان غزلش سخن می گوید: « . . . گرازی با دو نیزه تیز بر پیشانی/ که رد پایش را در همه مزرعه ها دیده اند/ انباری از براده آهن و اتم/ که یک بار در ناکازاکی و هیروشیما بارید/ از آن پس درختان / از موریانه انباشته می شوند/ و پرندگان معلول به دنیا می آیند. . . افعی خوش خط و خال/ فرو رفته در مردار آز و ابتذال/ زمستان رو به زوال/ گولی با بارهای هول/ که در کوچه های زندگی و شالیزار/ در کوچه های مکاشفه و معدن/ در کوچه های مدرسه و لبخند/ به ناهنگام ارابه مرگ می راند/ زالویی مسلح/ به پیچیده ترین سلاح های

مکنده/ گرگی/ با حفظ خصلت همه جانوران درنده/ هیتر مآبی در هیئت گوریل/ . . من از اهالی جهان
سومم/ و با تو با زبان تفنگ سخن می گویم/ فردا را روشن تر از سحر حدس می زنم/ که خنده دارتر از مرگ
نمرود/ به نیش پشه‌ای فروخواهی ریخت/ من رد پای فروردین را دیدم/ بر شانه‌های برفی تو می‌رفت/
واکنون/ در فکر پرنده ای هستم / که از آسمان سبز می آید. (هراتی/228)

شاعر با دقت فراوان و موشکافانه به حوادث می‌نگرد و از آن‌چه در درون جامعه می‌گذرد، غافل نیست. او
در «یک قلم ناسزا به محتکر قریباً إلی الله» با چشم‌های بیدارش موش‌هایی را می‌بیند که بی‌توجه به آن
همه ایثار در فکر خود هستند و با جمع‌آوری سکه و زر، نان و دوا می‌مردم را به امید قحطی انبار می‌کنند.
هراتی از موش، گربه و کبوتر استفاده کرده تا به اوضاع نابسامان جامعه و مسئله احتکار بپردازد، او با اشاره
به آشتی موش و گربه از هراس کبوتران یاد کرده، اما از فرخندگی ایام کبوتر سخن می‌گوید: «امسال سال
موش است/ سالی که هزار نقشه برای مردم کشیدی/ و نیرنگ را/ در محضر موش اعظم تلمذ کردی/ . . . تو
در شب نشینی‌هایت/ موش را با گربه آشتی دادی/ تا کبوترها را بترسانی/ و خیال کردی اگر نداشته باشیم/ با
تو هم صدا خواهیم شد/ الحق که مثل موشی/ از نوع موش کور/ . . بی‌شک سال آینده سال ماست/ سال را ما
تعیین می‌کنیم/ حتما باید سال کبوتر باشد/ و یاد آن روز چقدر شیرین است/ که تو را در پستو دفن کنیم/ و
در هوای آفتابی پراز فراوانی/ به خدا فکر کنیم/ السلام علیک یا آفتاب!» (همان/96)

5-2- کاربرد نمادهای طبیعی در شعر شمس الدین و هراتی

پیشتر گفتیم که منظور از نمادها یا سمبل‌های طبیعی عبور از واژه‌ای به واژه‌ای دیگر است. با نگاهی به
سروده‌ی «الطواف حول المنزل» در می‌یابیم که شمس الدین از آتشی سخن می‌گوید که ابتدا آن را به گربه
و سگی که تعقیبش می‌کنند، تشبیه کرده است. اما در ادامه شاعر به منزل به عنوان پناهگاه و جای امن
اشاره می‌کند تا خصوصیت اشتعال افزون را که صفت آتش طبیعت است، از آتش مورد نظرش بستاند و این
واژه را مهیای نقش نمادینش کند و با آن از آتش جنگی بی‌امان که سرزمینش را درنوردیده و گلوله و
ترکش و انفجارش، فرستادگان شوم خود را به تعقیب شهروندان می‌فرستد، یاد کند.

از سوی دیگر عکس العمل آدمی در برابر آتش طبیعت ، نه فرار و پناه بردن به منزل؛ بلکه اقدام به اطفاء حریق است که همین رفتار شنونده را متقاعد می‌سازد تا در مورد آتش مورد نظر شاعر بیشتر بیاندیشد و معنای جنگ شعله ور را از آن دریابد . با توجه به این‌که شاعر اشعار یاد شده را در 1986م یعنی زمان جنگ رژیم صهیونیستی با نیروهای مقاومت لبنان و اشغال بخشی از کشور توسط نظامیان صهیونیست سروده است.

سلمان هراتی اما برخلاف شمس الدین در سروده ی « یک قلم ناسزا به محترق قربتا الی الله» به صراحت از معضلی یاد می کند که در جامعه ی دستخوش بحران جنگ رخ می نماید و بجای قرار دادن سگ در کنار گربه ، موش را با آن جفت می گرداند تا به وارونگی خصلت آدم هایی راه برد که در جامعه ی بحران زده در صدد غارت سرمایه ی مردم برمی آیند. با این حال او «در زمستان قرن بیستم» سرنخ ها را در شناسایی حیواناتی که نام برده تا شهر هیروشیما و ناکازاکی کشیده و یا به دست هیتلر سپرده تا خواننده از نام جانوران و درندگان طبیعت عبور کرده و به مصداق حی و حاضرشان راه یابد.

شمس الدین با توجه به حضور نامشروع نظامیان رژیم صهیونیستی در شهر و دیار لبنان به «راسو» در سروده ی « بنات آوی تأخذ المدینه» کارکرد نمادین می دهد. زیرا حضور راسوها در شهر از جنس افزایش حیوانات ولگرد شهری ترسیم نشده تا شاعر به مشکلی زیست محیطی پرداخته باشد؛ بلکه جنس حضورش از جنس آلودگی فضایی که رایحه‌ی نامطبوع و خبیث «راسو» باعث آن می‌گردد و باعث فرار جنبندگان پیرامونش می‌شود. از همین رو «راسو» نماد شبه نظامیان مورد حمایت رژیم صهیونیستی است که با فروزان نگهداشتن آتش جنگ داخلی باعث فرار و آوارگی و مهاجرت شهروندان لبنانی شدند. (روشنفکر، 1393ش/23)

او در سروده‌ی «فی الغابه» از شهری با مردمی ستیزه جو سخن می‌گوید و جنگل را نماد آن قرار می‌دهد. شاعر در شهر مورد نظرش نه طبقات اجتماعی آدمیان؛ بلکه طبقات حیواناتی را می‌بیند که به فراخور زور مداری بر سایرین دراز دستی می‌کنند. پس خوی ددمنشی گروهی را به تصویر می‌کشد تا از هویت جنگ داخلی لبنان که بیش از یک دهه کشور را درنوردید، پرده بردارد و با ذکر از دست رفتن پرندگان خوش

رنگ عشق، از قربانیان بی‌گناه جنگ یاد کند و با ذکر گروهی حیرت زده که بدون هیچ ترجیحی تنها در صدد رهایی خویشند، از مردمی که نیم رمقی از انسانیت در وجودشان مانده، انتقاد نماید.

هراتی نیز در «از بی خطی تا خط مقدم» از بیشه و جنگل که نشانه‌ی انبوهی، فراوانی، گنگ و مبهم بودن است، یاد کرده است: «... سرانجام/ انسان به بیشه‌های نگرانی کوچید/ و در پی آن میل/ جوال‌های زر را/ با خود به گور برد تا امروز...» (هراتی/ 76) ولی در «جای احمد» دو وجه را برای جنگل ذکر کرده و در نگاه دوم با نظر به انبوهی، از شکل امیدبخش آن یاد کرده و می‌گوید: «... آسمان بغض کرده بود آن روز/ آفتاب آن طرفتر از جنگل / خسته بود و دگر نمی‌خندید/ باد آمد میان شاخه نشست/ بر لبش این کلام جاری شد:/ جای احمد که می‌رود جبهه؟/ جنگل دست‌ها نمایان شد.» (همان/ 360)

او در «حکایت جنگل» از تشنه‌ی کام بودنش و از پای افتادنش و بی‌غم ماندن باغ‌ها یاد کرده، اما سرسبزی دوباره جنگل را نه با باران؛ بلکه با سبز شدن سروی بی‌پروا که ابر را به حرکت در می‌آورد، ذکر نموده و به این ترتیب رمزی را در جنگل موردنظرش به ودیعه نهاده که با تفسیری اجتماعی قابل دریافت است: «بیشه در دست عطش می‌مرد/ باد نعش برگ را می‌برد/ جنگل از اندوه می‌نالید/ شاخ و برگ تشنه می‌بارید/... نه تمشکی بار داد آن سال/ نه رسید آن میوه‌های کال/ وای این جنگل ز پای افتاد/ هیچ باغی بر نداد داد/ سال‌ها تکرار شد این غم/ پشت جنگل زین حکایت خم/ تا میان این صنوبرها / سبز شد یک سرو بی‌پروا/ سبزتر از هر سپیداری/ پاک تر از چشمه جاری/ راست مثل صخره بی‌پروا/ مهربان چون آبی دریا/ سبز شد جنگل به نام او/ غنچه‌اش با سلام او/... ابر آمد روی جنگل خفت/ گرد روی شاخه‌ها را رُفت/ بعد باران کوه آبی شد/ آسمان هم آفتابی شد/ از تمام جنگل این آواز / شد به نام خوب او آغاز/ مرحبا باران چه‌ها کردی/ آشنا مان با خدا کردی/ لطف کردی آمدی اینجا/ اجر تو با حضرت دریا/ آمدی جنگل خدایی شد/ باغ سبز آشنایی شد/ آی باران خوب پیررکت/ با خود آوردی تو این نعمت.» (همان/ 341-342)

به این ترتیب جنگل در شعر هراتی دارای کارکردی سایه و روشن است. او خواننده‌ی شعرش را به جنگل می‌کشاند، اما برخلاف شمس الدین، او را با جانوران و درندگان روبرو نمی‌سازد؛ بلکه خزان‌ش را ترسیم کرده و با حضور سروی سرسبز بدان التیام می‌بخشد. شاعر با صفت «بی‌پروا» نه تنها از درخت سرو عبور

کرده و مفهومی انسانی را در آن به ودیعه نهاده؛ بلکه با شمس الدین در ایفای نقش نمادین به سرو شرکت می جوید. جایی که وی صفت آزادی را به سرو بخشیده و می گوید: «کیف اسدلوا یدیک فی المدن/ وکانت کالسرو حرتین...»

شمس الدین در رویکرد به گل‌های طبیعت لطافت و خشونت را به هم آمیخته و زمانی که از «گل سرخ» سخن می‌گوید، یک بار طبیعت پیرامون را بر فقدانش می‌گریاند و زمانی با لحن توهین آمیز از آن یاد کرده و صفت سلبی ذی شعور را به گل سرخ داده و احمقش می‌نامد تا از گل سرخ نمادی بی‌آفریند و با آن از دو فرد و دو گروه انسانی سخن گوید و فقدان یکی را بر دیگران دشوار شمرد و خرد و دانایی دیگری را نزد سایرین متهم سازد. هراتی اما از «لاله» نام می‌برد و بجای خشک شدن آن از مرگش یاد می‌کند و آن را نماد جان باختگانی قرار می‌دهد که آرزویی متناسب با سرنوشت شان می‌آفرینند. از همین رو می‌گوید: «چنان با من از مرگ آلاله‌ها گفت/ که روحم تب مرگ را آرزو کرد.»

شمس الدین در «قصیدتان للعصفور» به گنجشکی که طعمه‌ی شکارشده، اشاره کرده و از تکه تکه شدن پرنده‌ی بینوا توسط شکارچیان یاد می‌کند، نه بخاطر آن که دراز دستی آنان را ترسیم نماید؛ بلکه با کاربرد نمادین آن از گروهی کوچک سخن گوید که با کشتن پایان نمی‌پذیرند و دشمن توانایی ندارد آثارشان را از بین برد. هراتی نیز در «یک قلم ناسزا به محترک» کبوتر را در معرض آزار و دراز دستی قرار می‌دهد و در «برادری» از سال کبوتر سخن می‌گوید تا نقش نمادین را به کبوتر سپارد و مانند شمس الدین از پرنده به مفهوم مورد نظرش راه جوید.

نتیجه گیری

پیشتر بیان شد که نمادها واژگانی هستند که از راه دلالت سخن از معنای خود عبور کرده و مفهوم مورد نظر شاعر را می‌رسانند. از همین رو اشعار محمد علی شمس الدین و سلمان هراتی سرشار از عناصر و موجودات طبیعت است که این دو شاعر به کمک آن‌ها مضامینی بدیع پدید آورده‌اند، با این حال هر یک از آن دو در بهره‌مندی از طبیعت، از نقش معمول برخی عناصر و موجودات صرف‌نظر کرده و با اشاره و دلالت سخن نقشی دیگر بدان‌ها بخشیده‌اند.

درهمین راستا منظور شمس الدین از «آتش» در «الطواف حول المنزل» جنگ داخلی و تجاوز رژیم صهیونیستی است که در طول دهه‌های 80 و 90 میلادی توأمان جامعه‌ی لبنان را درنوردید و منظورش از «راسوها» در «بنات آوی تأخذ المدینة» شبه‌نظامیان وابسته به رژیم صهیونیستی است. چنان‌که هراتی در «در زمستان قرن بیستم» از حیواناتی یاد می‌کند که جانوران طبیعت نیستند و نتیجه‌ی نوعی دگرپسندی‌اند که در روحيات جمعی از افراد بشر پدید آمده‌اند.

شمس الدین و هراتی هر دو با کاربرد «جنگل» به مفهوم جامعه‌نظر داشته‌اند، اما شمس الدین با ذکر اصناف وحوش و درندگان و اشاره به دگرپسندی یاد شده، به تیرگی شرایط جامعه‌ی درگیر جنگ داخلی راه می‌برد، درحالی‌که هراتی پس از ذکر خزان درختان به سبز شدن سروی بی‌پروا و اقتدای همه‌ی گیاهان و درختان در سرسبزی به آن اشاره کرده و از دگرگونی فضای جامعه و نورانی (خدایی) شدنش سخن می‌گوید.

شمس الدین و هراتی هر دو از مرگ گل سخن می‌گویند، اما شمس الدین از گل سرخ یاد کرده و آن را نماد خردمند قرار داده و فقدان خرد را محکوم می‌کند، اما هراتی از لاله یاد کرده و کیفیت فقدانش را آرزوی آرزومند قرار می‌دهد. آن دو از پرندگی کوچک به عنوان نماد مظلومیت بهره می‌گیرند، اما شمس الدین از گنجشک در ترسیم مقاومت استفاده کرده و هراتی کبوتر را نماد پایداری قرار می‌دهد.

کتابنامه

- 1- احمد، محمد فتوح، 1984م، الرمز والرمزية في الشعر المعاصر، قاهره، دارالمعارف، سوم
- 2- جابز، گرتروود، 1370ش، سمبلها، ترجمه بقاپور، بی نا
- 3- حمود، محمد، 1986م، أثر الرمزية الغربية في مسرح توفيق حكيم، بيروت، دارالحدائث للطباعة و النشر و التوزيع، اول
- 4- روشنفکر، اکرم، کیانی، مریم، 1393ش، مقاومت اسلامی لبنان از سلاح تا قلم، رشت، کتیبه گیل، اول
- 5- شمس الدین، محمد علی، 2009م، الاعمال الشعرية، بيروت، المؤسسة العربية للدراسات و النشر، اول
- 6- ضاوی، احمد عرفات، 1384ش، کارکرد سنت در شعر معاصر عرب، ترجمه سید حسین سیدی، مشهد، دانشگاه فردوسی
- 7- عرب، عباس، 1383ش، أدونیس در عرصه شعر و نقد عرب، مشهد، دانشگاه فردوسی
- 8- فضل، صلاح، 1998م، النظرية البنائية في النقد الادبي، قاهره ، دارالشروق، اول
- 9- کریمی لاری، رضا، 1389ش، تحلیل غزل‌های سلمان هراتی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
- پرتال جامع علوم انسانی www.ensani.ir
- 10- هراتی، سلمان ، 1390ش، مجموعه کامل شعرهای سلمان هراتی، تهران، دفتر شعر جوان، چهارم